

در کیفیت اجرای احکام جزائی

و طرح چند پیشنهاد اصلاحی

بنابر اصول و قواعد کلی مادام که حکمی قطعی نشده باشد قابل اجرا نیست و تقدیم اعتراض یا درخواست پژوهش (و بعضی موارد دیگر از قبیل اعتراض ثالث و یا قبول اعاده دادرسی و غیره) اجرای آنرا بتأخیر میاندازد.

و اهمیت این امر قابل تردید نیست ، چه ممکنست بر اثر اجرای احکام غیر قطعی خسارات مهمی بمحکوم علیه وارد آید که پس از فسخ حکم تدارك و تکافوی آن ممکن نباشد.

از همین نظر است که ماده ۹۹ ه قانون آئین دادرسی مدنی مقرر داشته است :
(هیچ حکمی از احکام عدلیه بموقع اجرا گذاشته نمیشود مگر آنکه قطعی شده باشد...)

معذک تذکر این مطلب هم در اینجا ضروری بنظر میرسد که گاهی هم ممکنست بر اثر توسل محکوم علیه با اعتراض و پژوهش و نتیجتاً ایجاد تأخیر در اجرای حکم (که متأسفانه در بعض موارد هم تعمدی بوده و بعض اصحاب دعوی و یا وکلای آنان بعنوانین مختلف ظاهراً قانونی موجبات تطویل دادرسی را بخصوص در مراحل اعتراض و پژوهش فراهم میکنند) حق محکوم له بکلی از بین برود و یا خسارات جبران ناپذیر حادث گردد ، اینستکه قانونگذار فقط در بعض موارد منصوص تعجیل در اجرای حکم را باقیود و شرائط خاصی تجویز نموده است ولو آنکه حکم قطعی نشده و محکوم علیه بر آن اعتراض و یا نسبت بآن تقاضای پژوهش کرده باشد.

این موارد و چگونگی تجویز آن ضمن مواد ۱۹۱ تا ۱۹۶ آئین دادرسی مدنی پیش بینی شده که چون از موضوع بحث اصلی ما خارج است بمقداریکه مجملآ بیان شد اکتفا میشود.

چگونگی احکام جزائی قابل اجرا نیز ضمن مواد ۷۳ تا ۹۰ آئین دادرسی کیفری توصیف و ماده ۸۲ همان قانون با عبارت « احکام جزائی همینکه قابل اجرا شد فوراً بموقع اجرا گذاشته میشود » بفوریت آن اشاره کرده است.

و عبارت دیگر احکام جزائی پس از قطعیت باید فوراً علیه مجرم بموقع اجرا درآید و مقامات مربوطه (دادستانهای استان در احکام جنائی ، و دادستانهای شهرستان در احکام جنحه) دستور اجرای آنرا بمأمورین مربوطه بدهند و در عین حال ناظر اجرای صحیح آن نیز باشند ، تا مجرم بکیفر اعمال خلاف قانون خود برسد.

در کیفیت اجرای احکام جزائی

هدفیکه مقنن از وضع قوانین جزائی و فلسفه اجرای مجازات در نظر داشته است ، تأمین و بالتیجه عدالت اجتماعی برقرار و جامعه در طریق کمال و امنیت بسیر تکمیلی خود ادامه داده و بسرحد رشد اخلاقی خود برسد ،

ضمناً در اکثر موارد علاوه بر تشفی خاطر شاکیان خسارات مادی ناشیه از جرم نیز جبران گردد و بعد از ذکر این مقدمه ذیلاً بیعض اشکالاتی که در طریق اجرای احکام جزائی با آن مواجه هستیم مختصراً اشاره میشود :

ماده ۹ قانون چک بلامحل مصوب بهمن ۳۷ با عبارت «..... بازپرس مکلف است لااقل وجه الضمان با ضمانت نامه بانکی معادل وجه چک از متهم اخذ نماید» آقایان بازپرسان را مکلف باخذ تأمین وجه الضمان نقدی و یا ضمانت نامه بانکی لااقل معادل وجه چک کرده است.

ماده ۱۲۲ آئین دادرسی کیفری نیز مصرح است که «مبلغ وجه الضمان یا ضمانت کفیل نباید در هر حال کمتر از خسارتی باشد که مدعی خصوصی تقاضا میکند»

و حال آنکه عملاً آقایان بازپرسان باخذ وجه الضمان بمیزان وجه چک اکتفا میکنند ، و در نتیجه حین اجرای حکم (اعم از حقوقی و جزائی) با اشکالاتی که چندسورد آن ذیلاً درج میشود مواجه میشویم .

فرض قضیه اینست که آقای بازپرس از متهم بصدور چک بلامحل بمیزان وجه چک وجه الضمان نقدی خواسته ، و متهم با سپردن وجه و پیوست قبض تودیمی در پرونده کار از زندان آزاد گردیده شاکی خصوصی نیز در اولین جلسه دادرسی بتقدیم عرضحال ضرر و زیان مبادرت و دادگاه جنحه متهم را بعشر وجه چک و یا کمتر (بند الف ماده ۲۳۸ مکرر) از نظر جزائی و پرداخت مبلغ چک و خسارات دادرسی محکوم کرده است حکم حقوقی قطعی و شاکی خصوصی با صدور اجرائیه از دفتر دادگاه صادرکننده حکم برای وصول محکوم به از وجه الضمان تودیمی با اجرای احکام دادسرا مراجعه مینماید . در اینجا با سه حالت ممکنست مواجه شود :

حالت اول . وقتیکه مجرم قبلاً با اجرای احکام مراجعه و با تقدیم درخواستی ، پرداخت محکومیت جزائی خود و وصول بقیه وجه تودیمی را تقاضا و بقیه وجه الضمان گرفته و رفته است (اجرای احکام هم نمیتوانستند بامتناد محکومیت حقوقی قبل از تأمین بقیه وجه الضمان از طرف شاکی خصوصی از پرداخت بقیه آن بتودیع کننده خودداری کرده باشد)

در این حالت محکوم له باید از طریق اجرای دادگاه شهرستان بدستور ماده ۱ الحاقی بآئین دادرسی اصلاحی با توقیف اموال و یا شخص محکوم علیه (اگر دسترسی باموال و یا شخص او باشد و تغییر مکان نداده و یا شناخته شود و شروط دیگر) بزحمت بوصول طلب خود موفق شود ، در حالیکه وصول محکوم به حقوقی از وجه الضمان نقدی بمراتب

در کیفیت اجرای احکام جزائی

برایش سهلتر بوده، بخصوص در مورد ماده ۱۳۴ آئین دادرسی کیفری با این عبارت در صورتیکه متهم فرار نماید از وجه الضمان یا وجهیکه کفیل در صورت فرار متهم ضمانت کرده بدو خسارت و غرامات مدعی خصوصی تأدیه میشود، در اینحالت اغلب دیده شده که شاکیان خصوصی سؤال میکنند مگر وجه تودیع در بازپرسی برای وصول چک من نبود؟

حالت دوم. وقتی است که متهم تغییر مکان داده و دسترسی باو میسر نیست و وجه مأخوذه تودعی (تأمین وجه الضمان) بمیزانی نیست که تکانوی محکومیت جزائی و حقوقی محکوم علیه را بنماید، تا پس از کسر محکومیت جزائی بقیه بشاکی خصوصی تسلیم گردد، در اینحالت نیز شاکی خصوصی ممکنست از رسیدن بتمام یا لااقل قسمتی از محکوم به محروم گشته، و بمیزان باقیمانده از وجه تأمین (پس از کسر محکومیت جزائی) تن در دهد و اجباراً از قسمتی از طلب خود و خساراتیکه متحمل شده صرف نظر نماید.

البته بفرض آنکه تودیع کننده وجه الضمان نیز شخص متهم باشد، والا هرگاه تودیع کننده ثالثی باشد، پرداخت ضرر و زیان شاکی خصوصی از وجه تودعی ثالث، محل تأمل است، گرچه بعضی را عقیده بر آنستکه ثالثی که بنام متهم تودیع وجه الضمان میکند، در حقیقت بنفع متهم از وجه تودعی صرف نظر کرده، و وجه بملکیت متهم درآمده است، ولی این توجیه بنظر نویسنده زیاد صحیح بنظر نمیرسد، و محتاج باذن صریح و یا اقرار کتبی مسلم صاحب پول است.

حالت سوم. در مواردی است که دیگری بجای متهم وثیقه ملکی یا نقدی سپرده و قبل از آنکه شاکی خصوصی یا صدور اجرائیه با اجرای احکام جهت وصول محکوم به و ضرر و زیان ناشیه از جرم مراجعه کند (ماده ۴۹۰ - آئین دادرسی اصلاحی) وثیقه گذارنده یا صاحب ملک (اکثراً هم با اطلاع مجرم) با اجرای احکام مراجعه و با پرداخت تمام یا بقیه محکومیت جزائی (با احتساب ایام بازداشت قبلی مجرم) بقیه وثیقه نقدی را مسترد و یا ملک مورد تأمین را فک و موجبات یأس و ناامیدی تقریباً قطعی را برای محکوم له فراهم میآورند، و اکثراً بمجرم هم دسترسی نیست و تغییر مکان داده، و شناخته نمیشود.

با ذکر این سه مورد و توجه ببعض مواد آئین دادرسی جزائی این سؤال بدهن خاطر میکند که آیا تأمین صرفاً از نظر جزائی و برای اجرای حکم جزائی است، و یا جنبه تأمین ضرر و زیان شاکی خصوصی نیز در آن ملحوظ است، و از هر دو نظر (جزائی و حقوقی) تأمین اخذ میشود؟

بهر حال برای اجتناب از مواجه شدن با اشکالات فوق (که فقط چند نمونه بارز و اجلای آن اشاره شد) و اینکه شاکی خصوصی بهتر و سهلتر بتواند بخصوص در موضوع چک بلامحل بضرر و زیان ناشیه از جرم برسد و بیشتر و بهتر اعتماد عمومی نسبت بچک جلب گردد، با توجه بمفاد ماده ۱۳۲ قانون آئین دادرسی جزائی که فوقاً بان اشاره شد پیشنهاد میشود، آقایان بازپرسان وجه الضمان نقدی چک بلامحل را لااقل یکبرابر و نیم وجه چک کمی هم بیشتر اخذ فرمایند، تا حین اجرای حکم اعم از جزائی و حقوقی، شاکی

در کیفیت اجرای احکام جزائی

خصوصی با اشکالات مارالذکر مواجه نبوده و بهتر و سهلتر بتواند بحق مسلم و قانونی خود برسد، و زحماتی که برای دستگیری و احیائاً جلب متهم در معیت مأمورین متحمل شده است، بکلی از بین نرود،

همچنانکه ماده ۹ قانون چک نیز با قید کلمه « لاقلاً » میزان وجه الضمان را محدود بمبلغ چک نکرده و دست آقایان بازپرسان را در اخذ وجه الضمان کاملاً باز گذاشته و این خود ممکنست یکنوع پیش گیری از وقوع جرم چک بلامحل باشد،

موضوع دیگر در مورد پرونده هائیکه آقایان دادیاران از احکام غیابی دادگاههای جنحه بلحاظ قلت مجازات تقاضای رسیدگی استینافی کرده اند و حکم هم بمتهم ابلاغ واقعی نشده است،

محاکم استیناف برای آنکه تفویت حقی از متهم نشده باشد، از رسیدگی باین قبیل پرونده ها خودداری و پرونده را بدفتر دادگاه صادرکننده حکم اعاده میدهند، تا پس از ابلاغ واقعی بمتهم و مسلم شدن تسلیم یا اعتراض (در صورت اخیر) یکجاریسیدگی شود، ماده ۳۱۷ آئین دادرسی کیفری نیز با عبارت

«..... نسبت با احکام غیابی از تاریخ ابلاغ واقعی ظرف ده روز با رعایت مسافت حکم قابل اعتراض است.....» لزوم ابلاغ واقعی حکم غیابی را پیش بینی کرده است، ولی اکثر این محکومین غیابی، بواسطه تغییر مکان و مسافرت و جهات دیگر شناخته نمیشوند،

هم اکنون پرونده های زیادی در دفاتر دادگاههای جنحه رویهم انباشته شده و دائره ابلاغ از ابلاغ واقعی این احکام متعذر و متعسر است،

برای رفع این مشکل نیز پیشنهاد میشود که آقایان دادیاران محاکم در این قبیل پرونده ها که متهمین آن توسط درج در روزنامه رسمی دعوت شده اند، و نظائر آن حتی المقدور از تقاضای استیناف خودداری نمایند، تا راه حل بهتری پیش بینی و یا اصولاً با وضع ماده یا موادی برای عدم مواجه با چنین مشکلی اقدام اساسی و قانونی مینول گردد و بیجهت پرونده هائی از این قبیل مشمول مرور زمان نگردد.